

بررسی مفهوم دلدادگی در عشق سوان اثر مارسل پروست

محمد رضا محسنی*

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی اراک، ایران

(تاریخ دریافت: ۸۷/۳/۱۹، تاریخ تصویب: ۸۷/۸/۹)

چکیده

از میان مفاهیم گوناگون مطرح شده در ادبیات، بی‌گمان مفهوم «عشق» یکی از جذاب‌ترین و در عین حال چالش برانگیزترین موضوعاتی است که در اشکال مختلف به آن پرداخته شده است. مارسل پروست نیز در «عشق سوان» به تحلیل عشق و بررسی تأثیرات آن بر روان آدمی می‌پردازد. از دیدگاه او، عشق حاصلی جز سرسپردگی در برابر معشوق نیست، و از ایجاد پیوند روحی در میان آنها ناتوان است. پروست شالوده عشق را بر بنیاد محرومیت استوار می‌کند. پیوند عاشقانه سوان و اودت نیز به عنوان نمونه‌ای از یک رابطه عاشقانه نافرجام است که نتیجه‌ای جز شکست در بر ندارد. پروست با ارائه تصویری نو از مفهوم عشق، آن را حاصل یک سوء تفاهم کم اهمیت می‌داند که با تردید، ناآرامی و بی‌ثباتی آغاز می‌شود، و با دلزدگی و ملال پایان می‌پذیرد. این مقاله، به تحلیل دیدگاه‌های پروست درباره عشق در «عشق سوان» می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: عشق، پروست، رابطه، دلدار، دلداده، سوان، اودت.

مقدمه

بی‌شک، نبوغ، یکی از جلوه‌های شکوهمند موهبت الهی در جهان هستی است؛ و نوابغ نیز پیام‌آورانی برای نمایاندن قدرت اندیشه و عواطف انسانی‌اند. برخوردارانی از چنین موهبتی، رسالتی را برای جستجوی پیوسته در جان هستی بر آدمی هموار می‌کنند، تا او در کسوت جستجوگری خلاق، به تأمل و رمزگشایی در رازهای سر به مهر جهان آفرینش، و کاوش در ضمیر فرزانه‌ترین آفریده جهان خلقت، یعنی انسان بنشیند.

بی‌تردید، «مارسل پروست» یکی از همین فرزندان هستی است که با قلم فسونگرش، طرحی نو در وادی ادب و هنر جهان درافکند؛ و در پنهان‌ترین لایه‌های ذهن و روان انسان به جستجو پرداخت. بزرگ‌ترین آرزویش آن بود که درونی‌ترین حالات روانی و واقعیت‌های وجودی انسان را در قالب یک اثر ادبی صورتی عینی بخشد؛ و علیرغم همه رنج‌های جسمی، و با کمک اراده استوارش به زیباترین شکلی به چنین هدفی دست یافت.

«عشق سوان» که حجیم‌ترین و مهم‌ترین قسمت از کتاب نخست «در جستجوی زمان از دست رفته» را تشکیل می‌دهد، به ماجرای عاشقانه سوان و زنی به نام «اودت» می‌پردازد. این بخش، داستان دلدادگی سوان را سال‌ها پیش از آنکه راوی با او در «کومبره» آشنا شود، روایت می‌کند. در حقیقت ماجراهای پرافت و خیز این بخش، حتی پیش از تولد خود راوی اتفاق افتاده است، و راوی آن را از زبان اشخاص دیگری شنیده و به روایت آن پرداخته است. حتی خود پروست، هنگامی که نسخه دست‌نویس آن را برای مطالعه در اختیار تعدادی از دوستانش قرار داد، بر اهمیت این بخش و خوانش آسان‌تر آن تکیه کرده بود. پروست به «اوژن فاسکل» که قرار بود ناشر نخستین کتاب او باشد، نوشت: «این جلد اول، نوعی مقدمه شاعرانه برای ورود به بقیه اثر فراهم می‌کند که چندان مورد پسند عامه قرار نمی‌گیرد (به غیر از آن بخشی که با عنوان «عشق سوان» نامگذاری شده است که من توجه شما را به آن جلب می‌کنم) اما جلد دوم از چنین ویژگی برخوردار نخواهد بود» (جلد ۹ مکاتبات، ص ۲۵۷).

بطور اساسی «عشق سوان» را می‌توان در حکم رمان مستقلی در نظر گرفت، که از بسیاری جهات شالوده کل مجموعه «در جستجوی زمان از دست رفته» به شمار می‌آید. این بازگشت به زمان گذشته در زندگی سوان، فرصتی برای نویسنده فراهم می‌آورد تا به تحلیل مفهوم عشق بپردازد.

این مقاله، مفهوم «عشق» را در «عشق سوان» مورد بررسی قرار می‌دهد.

بحث و بررسی

عشق به روایت مارسل پروست

پیش از پروست، پل بورژه (Paul Bourget) نیز با نگارش رمان‌هایی درباره اسنوب‌ها و جوامع اعیانی فرانسه سعی کرد تا با ارائه تصاویری از شکل زندگی افراد این طبقه اجتماعی، تحلیلی روانشناختی از آنها عرضه کند، که کاملاً بی‌روح، خالی از لطف و فاقد جلوه‌های زیبایی‌شناختی بود.

پیش از آنکه پروست با آفریدن شخصیت اودت، به عنوان زنی هر جایی، ماجرای عشقی او را به تصویر کشد، برخی از نویسندگان قرن ۱۹ فرانسه، با ارائه شخصیت‌هایی از این گونه، هر یک به شکلی، گوشه‌ای از زندگی این گروه زنان را ترسیم کرده بودند. برای نمونه «نانا» در رمان «امیل زولا» یا «مادام کاملیا» در رمان «الکساندر دومای پسر» و یا تیپ‌هایی از این دست که در آثار نویسندگانی چون بالزاک، هوگو و یا آنتول فرانس خلق شد. بنابراین، در این زمینه بداعتی در کار پروست نبود. اما آنچه که اثر او را از تمامی آثار پیش و حتی پس از خود، متمایز و ممتاز گرداند، نگاه منحصر به فرد، و پرداخت زیباشناسانه او بود. اودت نه همچون «نانا» به سرایشی سقوط و تباهی کشیده می‌شود، تا بتواند نظریه‌های ناتورالیستی خالق خود را جامه عمل ببوشاند، و نه همچون مادام کاملیا، در پناه عشقی شورانگیز، سزاواری بازگشت به سوی زندگی پاک را تجربه می‌کند، زیرا پروست از تمامی موضع‌گیری‌های اخلاقی پرهیز می‌کند. او تنها همانند جستجوگری شوریده، به کشف زوایای پنهان زندگی و تحلیل حالات روانی افراد می‌پردازد.

شاید یکی از دلایلی که راوی «جستجو» تا بدین پایه نسبت به حوادث زندگی و ماجراهای عاشقانه سوان توجه نشان می‌دهد، شباهت آشکار ناکامیهای عشقی هردوی آنها در پیوند با معشوقشان باشد.

درباره شخصیت‌هایی که پروست در اثر سترگ خود آفریده، شاید نخستین پرسش مطرح شده این بوده باشد که آیا چنین شخصیت‌هایی صرفاً زاده تخیلات پروست بوده، یا در جهان واقعیت، ما به ازای خارجی نیز داشته‌اند. به راستی آیا نیروی تخیل برای آفرینش شخصیت‌های او به تنهایی می‌تواند کفایت کند؟

واقعیت این است که تیپ‌هایی که او آفرید، به گروه و طبقه خاصی از جامعه فرانسه تعلق داشتند، و این شخصیت‌ها همانهایی بودند که پروست در زندگی شخصی‌اش نیز فرصت برخورداری از همصحبتی با آنها و امکان مرادده با ایشان برایش فراهم بود. همگان او بیشتر

هنرمندان، پرنسس‌ها و اعیان و اشراف رفاه زده پاریسی بودند. از این رو، می‌توان گفت که پروست الگوهای عینی نیز برای خلق چنین شخصیت‌هایی داشته است، هر چند که در قدرت تخیل بی‌نظیر او، که نمی‌توان برای آن همتایی در ادبیات جهان سراغ گرفت، کوچک‌ترین تردیدی نیست. در حقیقت، او به نمونه‌هایی واقعی که در اختیار داشت، غنای تخیل خود را نیز افزود، و با پردازش دقیق و هنرمندانه از این شخصیت‌ها، ضمانت ماندگاری آنها را فراهم ساخت.

گرچه پس از ظهور این شخصیت‌ها در رمان پروست، دوستان و یا خوانندگان اثر او، برای هر یک از شخصیت‌های محوری رمان، یک ما به ازای بیرونی در نظر گرفتند، حتی لور میمان (Laure Hayman) که از زنان اشرافی پاریس بود، با ارسال نامه‌ای به پروست، اودت را عکس برگردان شخصیت خود نامید، هر چند که پروست با صراحت به او پاسخ داد: «نه تنها شما اودت نیستید، بلکه شخصیت شما کاملاً نقطه مقابل اوست» (مکاتبات ۲۲۰) در واقع، بنا به اعتراف خود پروست، او برای خلق هر یک از شخصیت‌هایش، نه فقط یک الگو، بلکه چندین الگو در ذهن داشته است. تبلور عشق میان اودت و سوان در شهر پاریس با رستوران‌ها و کافه‌های مشهورش که محل رفت و آمد عشاق پاریسی است، بر سانی مانتالیزم روابط میان آن دو می‌افزاید.

تا پیش از پروست، تقریباً تمامی شاعران و نویسندگان قرن ۱۹ فرانسه به اشکال گونه‌گون به تقدیس عشق پرداخته بودند، و با آن که هر یک به گونه‌ای دشواری‌های عشق را از سر گذرانده بودند، غالباً از آن به عنوان پر شکوه‌ترین تجلی انسانی یاد می‌کردند. رمانتیک‌ها، سمبولیست‌ها، و حتی نویسندگان رئالیستی چون «استاندال» نیز از شوکت و عظمت عشق به عنوان عنصری رستگاری بخش سخن گفتند. اما پروست با سرنوشت و حوادثی که برای قهرمانان عاشق پیشه خود رقم زد، حقیقت ماجرای عاشقانه را به روایت خویش تبیین کرد. تقدس‌زدایی از مفهوم عشق و توهم رؤیای رسیدن به خوشبختی در پناه دلدادگی، یکی از مهمترین رسالت‌هایی بود که او در اثر سترگ خویش، به هنرمندانه‌ترین شکلی توصیف کرد. برقراری روابط عاشقانه میان سوان و اودت به دلایلی که بر خواهیم شمرد، کمی نامتعارف به نظر می‌آید. نخست آن که سوان بورژوازی اصیل^۱ است، و حضور او در مجالس فوبور و

۱- بورژواها در جامعه فرانسه، به ویژه در پاریس به دو گروه خرده بورژوا (petit bourgeois) و بورژواهای اصیل یا بزرگ (grand bourgeois) تقسیم می‌شدند. تعلق و پیوستگی افراد به هر طبقه اجتماعی، نوع روابط و مراودات آنها را تعیین می‌کرد. هر چه افراد به طبقات بالاتر جامعه تعلق داشتند، در میان اشرار اجتماعی جایگاهی بالاتر، و از امتیازات بیشتری نیز برخوردار بودند.

دیگر محافل اشرافی از جمله گرمانت‌ها گواهی بر این امر است؛ در حالی که اودت با خرده بورژواها و طبقات اجتماعی پایین‌تر جامعه پیوند دارد، و چنین تفاوتی در جامعه آن روز پاریس از اهمیت فراوانی برخوردار بود. دیگر آن که سوان دارای قابلیت‌های روشنفکرانه و تمایلات هنردوستانه و زیبایی‌شناسانه است، با نجیب‌زادگان پاریس معاشرت دارد، و هر چند هم که پیش از این، روابط سبکسرانه‌ای داشته، اما هرگز دچار ابتذال شخصیتی نیست؛ حال آن که اودت در محیط اجتماعی خود، به هیچ وجه چهره‌ای خوشنام محسوب نمی‌شود، دارای شخصیتی سطحی و کاملاً مبتذل است، و با عوالم هنری هیچ پیوندی ندارد. وی گرچه تمایل زیادی برای حضور در مجالس لوکس و مدرن دارد، اما به لحاظ فکری، زنی کاملاً سستی با باورهای التقاطی و بیش و کم احمقانه است. از ارزش‌های اجتماعی تهی بوده، و به معیارهای اخلاقی جامعه بی‌اعتناست.

از این رو، پرسش اساسی این است که علیرغم این تفاوت‌ها، چگونه پیوند میان آن دو شکل گرفته و ادامه یافته است.

واقعیت این است که اودت به عنوان زنی پر تجربه در عشق‌ورزی با مردان، به خوبی با راه و رسم دلبری آشناست، و شگردهای لازم برای فریفتن مردانی چون سوان را نیک می‌داند؛ گرچه در آغاز آشنایی میان این دو، سوان معترف است که ویژگی‌های ظاهری اودت به هیچ وجه مطابق سلیقه او نیست، و زیبایی او هیچ میلی را در او بر نمی‌انگیزد: «اودت البته به نظرش نه بی‌بهره از زیبایی، اما دارای گونه‌ای از زیبایی رسید که برایش بی‌اهمیت بود، هیچ میلی در او بر نمی‌انگیخت، حتی مایه گونه‌ای چندش فیزیکی در او می‌شد» (پروست ۲۸۷) اما نکته اساسی در این جاست که بیش از زیبایی‌های زنانه، جلوه‌گریها، طنزهای و شگردهای زنانه است که می‌تواند عامل مؤثری در موفقیت زنان برای جلب توجه مردان و برانگیختن نیروهای نهفته در آنها باشد. باید توجه داشت که مردان به عشوه و کرشمه از راه به در می‌شوند، نه به خوبروی و ملاحظت. چرا که زیبایی ستودنی و تحسین‌برانگیز است، نه ملامت‌بار و تحریک‌آمیز.

بی‌گمان، شیدایی در مقابل افسون‌زنانی چون اودت و تسلیم و سرسپردگی در برابر اراده آنان، خفت‌بار است؛ به ویژه آن‌که جلوه‌گری‌های آنان نه از سر مهر و یا مطالبه عشق مردان، بلکه برای به تماشا گذاردن جلوه‌های زنانه و در هم شکستن غرور مردانه باشد. در این میان، مردانی خریدار جلوه‌فروشی‌های سبکسرانه آنانند، که در برابر جذابیت‌های زنانه، سست عنصر

و ناتوانند. اودت نیز با این که از سنخ زنان مورد پسند سوان نیست، اما به انواع ترفندها او را فریفته خود می‌سازد.

البته پروست گاه به تلویح و گاه آشکارا، از سویی موقعیت‌های رقت‌بار و تحقیرآمیز عاشق، و از دیگر سوی، خود شیفتگی‌ها و خوش رقصی‌های معشوق را بسیار چیره‌دستانه به تماشا می‌گذارد.

فضای تناقض‌آمیزی بر عشق سوان سایه افکنده است. زیرا عشق او به اودت، همچون عشق‌هایی که پیش از این از سر گذرانیده، بر شالوده لذت‌جویی استوار شده است، و در هیچ جایی نمی‌توان اثری از مشترکات اخلاقی، و یا پیوندهای روحی به عنوان انگیزه‌ای برای ایجاد تمایلات عاشقانه میان آن دو سراغ گرفت. بنابراین، در چنین موقعیتی، انتظار متعارف این است، که عاشق مجذوب زیبایی‌های ظاهری معشوق شده باشد، حال آنکه ویژگی‌های ظاهری اودت نیز برای سوان بسیار مایوس‌کننده است.

سوان را می‌توان در زمره افراد مهرطلب قرار داد؛ زیرا تیپ‌هایی چون او پیوسته به دنبال کسب محبت و توجه دیگرانند. حضور او در محافل گوناگون اشراف و بورژوا تنها به دلیل ارضاء علایق هنرمندانه‌اش نیست، بلکه بیشتر زمینه‌سازی برای فراهم آوردن فرصتی برای پاسخگویی به نیازمندی‌های روانی اوست. گرچه پیوند عاشقانه او با اودت، بر پایه‌های دروغینی بنیاد شده است، اما برای او برخورداری از عشق است که دارای اهمیت است، نه ویژگی‌های معشوق؛ یعنی به جای اودت هر شخص دیگری، با هر مشخصاتی، می‌توانست جایگزین شود. در واقع، سوان نیاز به رابطه‌ای عاشقانه دارد، چه با اودت چه با هر شخص دیگری؛ اما چون اودت بیش از همه به او ابراز محبت کرده، طرف چنین رابطه‌ای واقع شده است.

گرچه در حیطه مفاهیمی چون عشق نمی‌توان تئوری صادر کرد؛ اما به طور کلی، شاید بتوان گفت که عشق کمتر محصول تحولات و هیجانات درونی خلق‌الساعه است، بلکه رهاورد پیوندیست که در گذر زمان و در بستر شرایط و به دنبال تداوم و پیوستگی درارتباط میان دو فرد شکل می‌گیرد؛ و همان قدر که نیروی تعقل و قدرت احساسات و عواطف در پدیداری آن نقش دارند، آرمان‌پردازی، القائات درونی، نیروی پندار، و بازسازی‌های ذهنی در تبلور آن تأثیرگذارند.

موقعیت‌های مکانی خود از عوامل مؤثر در شکل‌گیری ماجراهای عاشقانه و حرکت در مدار عشق‌ورزی‌اند. گاهی تبلور فضاهایی خاص، نطفه‌های پیوندی همدلانه را ایجاد می‌کند.

در ارتباط میان سوان و اودت، شنیدن موسیقی «ونتوی» در محفل «وردورن‌ها» گویی به یکباره تمامی احساسات خفته، و شور پنهان سوان را بیدار می‌کند، و زمینه دل‌بستگی او را به اودت فراهم می‌آورد.

در واقع، پروست بار دیگر به حضور عامل ناخودآگاه و خاطره غیر ارادی برای برانگیختگی خاطرات، و ایجاد نیروهای هیجانی و کسب لذت تأکید می‌کند. همان گونه که در بخش «کومبره» شیرینی «پتیت مادلن» خیس‌انده در چای، ساز و کار لذت‌بخشی و سیلان عظیم خاطرات را فعال می‌کند، در بخش دوم نیز میان نت‌های سونات ونتوی و روح حساس سوان پیوندی ژرف برقرار می‌شود، تا باز هم ساز و کار لازم برای رسیدن به لذتی پر دامنه فراهم شود. هر چند که این موسیقی خاطره‌انگیز، زمینه‌ساز عشقی نافرجام و آزاردهنده می‌شود، اما نشان از قدرت شگرف هنر و شعبدۀ عظیم آن دارد. زیرا همین قطعه کوچک موسیقی از شخصی چون سوان که عنایت چندانی به طنزهایها و دلربایی‌های اودت نداشت، عاشقی شوریده و پریشان حال ساخت؛ و چرخشی بزرگ در نوع احساس و جهت‌گیری‌های عاطفی او ایجاد کرد.

پروست با آفرینش چنین موقعیتی، برآنست تا عشق به هنر را در مرتبه‌ای بالاتر از عشق به انسان قرار دهد. زیرا دل‌بستگی به هنر پایدار، شکوهمند و ژرف است، در حالی که عشق به انسان، در قاموس اندیشه‌های پروست، چندان پردوام و عمیق نیست، و تنها هنر قادر است که ما را از جهان تنهایی مان به در آورد و با جهان دیگران درآمیزد، نه عشق به هموعان.

آنچه که باعث بازیابی زمان از دست رفته می‌شود، بازاندیشی خاطرات نیست، بلکه در آمیختن آن با جلوه‌های هنرمندانه است، و تنها هنر قادر است که زمان را از زوال و میرایی‌های بخشد؛ زیرا از گوهری غیرمادی دارد که می‌تواند آن را به عوالم روحانی و حتی مقدس پیوند زند، و نیز مظهری از الوهیت - کمال مطلق - باشد.

پروست در تحلیل مفهوم عشق، اختلافی بنیادین با آرای «استاندال» دارد. استاندال در کتاب «درباره عشق» (De l'amour) که پروست با محتوای آن به خوبی آشنایی داشته، به تشریح دقیق احساسات و سوداهای عاشقانه می‌پردازد. او ضمن برشمردن انواع عشق، درست برخلاف پروست، به دنبال کسب خوشبختی در تجارب عاشقانه است. اما «بی‌گمان پروست قصد داشته تا اختلاف نظر خود را با این اثر استاندال نشان دهد. بدون تردید، او ساز و کار دلدادگی را در اثر خود از او به عاریت گرفته است» (ورتلینگ ۵۰).

پس از آشنایی سوان و اودت، در رابطه میان آن دو، چند مرحله قابل تشخیص است.

نخست ابراز علاقه اودت به سوان، با بهره‌گیری از تمامی حربه‌ها، برای جلب محبت اوست: «اولین چیزی که در شما پسندیدم همین بود، حس کردم که شما مثل بقیه آدم‌ها نیستید» یا «در هر ساعت روز یا شب که دلتان خواست مرا ببینید، خبرم کنید با سر می‌آیم» (پروست ۲۹۰).

پروست خود موقعیت افرادی چون سوان را در گیرودار چنین ارتباطی به خوبی تشریح می‌کند: «از آنجا که در عشق پیش از هر چیز به جستجوی لذت ذهنی‌ایم، در سنی که به نظر می‌رسد گرایش به زیبایی یک زن بزرگترین بخش دلدادگی باشد، عشقی - هر چند بدنی‌تر - می‌تواند پدید آید بی‌آنکه، در آغاز، تمنایی در کار بوده باشد» (همان ۲۸۸).

همچنان که نویسنده اشاره می‌کند، سوان بی‌آنکه تمنای چنین عشقی را در سر پرورانده باشد، و به دلایلی که پیشتر برشمرده شد، گرفتار این عشق می‌شود؛ بنابراین، دل سپردگی سوان، دومین مرحله در پیوند میان او و اودت است.

اما اودت آنچنان زیبا نیست که سوان آرزو داشت در چهره معشوق ببیند. از این رو، برای آن که او را به ایده‌آل‌های ذهنی خود نزدیک‌تر کند، میان چهره او و چهره «صفورا»، همسر حضرت موسی که نقاشی او را در یکی از دیوارنگاره‌های نمازخانه سیستین دیده بود، شباهتی برقرار کرد: «دل‌بستگی‌اش به شاهکار فلورانس فقط از آن رو بود که نقشش را در اودت می‌دید» (همان ۳۱۹).

یافتن چنین شباهتی میان یک اثر برجسته هنری و اودت، هم حس زیبایی دوستی او را ارضاء می‌کند، هم جایگاه اودت را نزد او بلند می‌دارد، در عین حال، می‌تواند همچون ضمانتی برای عشق باشد: «دلدادگی نیازمند توجیه و ضمانت دوام به وسیله خوشی‌هایی است که خود آنها برعکس بی‌او وجود ندارند و با پایان گرفتنش از میان می‌روند» (همان ۳۱۷).

دوست داشتن، نیازی بدیهی و طبیعی است، اما چنانچه این دوستی نسبت به معشوق باشد، غالباً باید پاسخگوی برخی از تمنیاتی باشد که عاشق پیش از این، از معشوق خود در ذهن پرورانده است؛ در غیر این صورت، دوست داشتن می‌تواند با دشواری‌ها و اختلالاتی همراه گردد. اما در عین حال، واهمه از دست دادن معشوق، فرد را ناگزیر به سویی سوق می‌دهد تا با یاری گرفتن از عوامل و عناصر خیالی و خود ساخته، منزلتی به او ببخشد، و قابلیت‌هایی را که معشوق از آن برخوردار نیست، به او نسبت دهد. بدین ترتیب، به هر حیلتی، محبوب خود را با خواسته‌ها و نیز معیارهای زیبایی‌شناسانه خود همگون سازد؛ و با استفاده از پندارها و اندیشه‌های خود فریبنده، او را نمونه‌ای از آنچه آرزو می‌کرده، تصور کند.

تشبیه اودت به صفورا، در مقام چهره‌ای اسطوره‌ای و مقدس، افزون بر آن که بر تمایلات

هنردوستانه سوان صحنه می‌گذارد، قداست و جلوه‌ای معنوی نیز به معشوق می‌بخشد، تا از آن پس، عاشق با آرامش خاطر بیشتر و لذتی افزون‌تر معشوق خویش را تمنا کند.

یکی از مشکلات سوان، عدم توانایی او در ایجاد توازن میان دلبستگی‌های احساسی و تمایلات روشنفکرانه اوست؛ و اغلب این باورهای روشنفکرانه را فدای عواطفش می‌کند؛ و بدین گونه منزلت اجتماعی و متانت اخلاقی خود را دچار آسیب، و ناخواسته خویش را گرفتار موقعیت‌های بحرانی می‌سازد: «تا آن زمان، مانند بسیار مردانی که سلیقه هنری‌شان مستقل از گرایش‌های شهوی‌شان عمل می‌کند، لذتی که از این و آن می‌برد، ناهمخوانی شگرفی داشت، همراه با زنانی هر چه جلف‌تر به دیدن و ستایش آثاری هر چه برجسته‌تر می‌رفت، کلفتی را با خود به تماشای یک نمایش مبتذل که دوست داشت ببیند به لژ تئاتر یا به یک نمایشگاه آثار امپرسیونیستی می‌برد، و مطمئن بود که یک خانم اشرافی فهمیده هم بیش از آن زنان چیزی سرش نمی‌شود، اما به خوبی آنان ساکت نمی‌نشینند» (همان ۳۴۵).

پروست در این قطعه، نه تنها عدم تناسب فکری، و تناقض آشکار روحی مردانی چون سوان را به خوبی تشریح می‌کند، بلکه نگاهی تحقیرآمیز به زن، به ویژه زنان اشرافی دارد که علیرغم ادعاها و فضل‌فروشی‌هایشان، پیوسته از کم خردی در رنجند.

تبلور حس حسادت، مرحله بعدی عشق سوان است، عشق گرچه می‌تواند تعهدی اخلاقی را با خود همراه آورد، اما در عین حال، ظهور آن با نوعی احساس تملک‌پدیدار می‌شود، و اغلب نیروی حسادتی را در عاشق برمی‌انگیزد که پروست از آن به عنوان «سایه عشق» یاد می‌کند. چنین تعهد عاشقانه‌ای هرگز در وجود اودت بیدار نمی‌شود، و پیوسته در نهان به سوان خیانت می‌کند و در کلامش «هرگز جز دروغ، آن شکسته کتیبه‌های مقدس ناخوانا نصیب سوان» نمی‌شود.

سوان با آنکه رفتارهای تصنعی و سخنان دروغین اودت را باور ندارد، اما به گونه‌ای ابلهانه و تحقیرآمیز بر پیوند با او اصرار می‌ورزد: «در میان انبوه حرکات، نکته‌ها و رویدادهای کوچکی که گفتگو را می‌سازند، ناگزیریم از کنار آنهایی که نهانگاه حقیقتی‌اند که گمان ما اتفاقی جستجویشان می‌کند بگذریم و به هیچ چیزشان توجه نکنیم، و برعکس بر سر آنهایی که در پششان چیزی نهفته نیست، بایستیم» (همان ۳۸۴).

گاهی جایگاه عشق و موجودیت معشوق چنان در نظر عاشق شکوهمند است که هر آن چیزی که چنین شوکتی را مخدوش کند، زیانبار و نفرت‌انگیز می‌شود، حتی اگر پیش از این، آن چیز برای او بسیار هم گرانبها به نظر می‌رسید. برای نمونه، خانواده‌وردورن‌ها که همواره

در نگاه سوان بزرگوار می‌آمدند، چون سبب جدایی او از زنی هر جایی که او معشوقش می‌پنداشت، شدند؛ به یکباره محفل شادی آفرین آنها برای سوان به فضایی مضحک و تمسخرآمیز، و شرافت اخلاقی شان به حماقت و پلشتی بدل شد: «محفل وردن‌ها هم که تا اندکی پیشتر هنوز در چشمش شادی آور، به راستی هنردوستانه و حتی به گونه‌ای دارای شرافت اخلاقی جلوه می‌کرد، اکنون که اودت می‌توانست آنجا کس دیگری جز او را ببیند و آزادانه دوست داشته باشد، مسخرگی، حماقت و پلشتی اش را به او نشان می‌داد» (همان ۳۹۱).

در مرحله حسادت سوان و بی‌اعتنایی‌های اودت، حتی در عناصر مکانی نیز تغییر قابل ملاحظه‌ای انجام می‌شود. اگر خانه اودت و محفل وردن‌ها که در گذشته نمادی از تبلور موقعیت‌های عاشقانه و نوید همنشینی و برخورداری از لذت در کنار اودت بود، هر دو مکان به فضایی جهنمی برای سوان بدل می‌شود. حتی عنصر نور که بیشتر گویای انتظار معشوق و وعده دهنده عشق و لذت است، به عاملی آزاردهنده و ویرانگر بدل می‌شود؛ و تضاد و تنافر فضای کنونی با روزهای گذشته که ناخواسته به شکل یک قیاس نزد سوان انجام می‌شود، رنج فراوانی را به او تحمیل می‌کند. در موقعیت کنونی حتی شکل قرارگیری پرده‌ها در اتاق خواب اودت که به زحمت نوری را به بیرون می‌تاباند، همچنین دکور و فضایی که پروست از این موقعیت در برابر خواننده ترسیم می‌کند، جملگی حکایت از بی‌وفایی معشوق دارند.

بی‌تردید، در چنین شرایطی، حس حسادت عاشق با ناتوانی او در تملک معشوق افزون‌تر شده و ارزش معشوق به شکلی دروغین در نگاه او متعالی‌تر می‌شود. بدین ترتیب، عشق در نگاه پروست فضایی کاذب، عصبی و ویرانگر برای افراد ایجاد می‌کند، آن گونه که شخص کرامت انسانی، سلامت روحی و قابلیت‌های وجودی خود را در راه چنین احساس ناپایدار و دروغینی قربانی می‌کند؛ و تنها ناامیدی و تلخکامی است که پایان چنین درام عاشقانه‌ای را رقم می‌زند.

از این رو، پروست با آگاهی از چنین واقعیت‌هایی از عشق‌های زمینی است که با جهان هنری عجیب می‌شود، زیرا چنین جهانی او را هر چه بیشتر به ایده‌آل‌های ذهنی‌اش نزدیک می‌کند.

سوان پیش از رسیدن به مرحله‌ی رهایی از این عشق یک سویه و حقارت‌بار، مرحله‌ای از درمانگی و دنات محض را تجربه می‌کند، که در آن، تبدیل به یک عاشق طفیلی می‌شود. گرچه اودت برای آن که از عهده هزینه‌ولنگاری‌های و ولخرجی‌های خود بر آید، همچنان به بهره‌جویی‌های مادی از او نیازمند بود، اما چنین نیازی، ذره‌ای از موقعیت فلاکت‌بار و

تحقیرآمیز سوان نمی‌کاست؛ زیرا او عزت نفس خود را در تمنای عشق یک زن بدنام، به شکل بیرحمانه‌ای از کف داده بود: «اودت نمی‌خواهد حتی قبول کند که من در بیرون، در تئاتر بینم. شما که این قدر طرف اعتمادش هستید، نمی‌توانید یک خرده سفارش مرا به او بکنید، به او اطمینان بدهید که درباره لطمه‌ای که یک سلام من به او می‌زند اغراق می‌کند؟» (همان، ۴۲۱).

سوان برای یافتن اودت یا دست کم دریافت اطلاعاتی در باره او، به خانه‌های بدنام نیز می‌رود. جالب آن که در چنین مکانی، با زنی چشم آبی و زیباروی آشنا می‌شود که در آرزوی کسی است که عاشقانه دوستش بدارد و پیشه ننگینش را به فراموشی بسپارد؛ و سوان ناخواسته به این نکته می‌اندیشد که حتی در میان زنان بدکار هم، می‌توان کسی را یافت که در او قابلیت وفاداری و عشق‌ورزی وجود داشته باشد، یعنی همان چیزی که اودت به کلی از آن عاری بود. بی‌گمان، در چنین شرایطی، پیوند عاشقانه به رابطه‌ای استبدادی بدل می‌شود و عاشق و معشوق، نقش ارباب و رعیت یا مالک و مملوک را ایفا می‌کنند. گرچه ملاطفت و خاکساری دلداده در برابر دلدار، زیبا و ستودنی است، اما تا آنجا که به از دست رفتن عزت نفس و کرامت انسانی دلداده نیانجامد؛ و به شرط آنکه دلدار از درایت و شعور لازم برای درک چنین از خود گذشتگی برخوردار باشد؛ در غیر این صورت، حرمت و شأن چنین رابطه‌ای مخدوش می‌شود.

زوال مفرط سوان به دنبال بی‌اعتنایی‌های اهانت‌آمیز اودت، ساز و کار رابطه‌ای را فراهم می‌کند، که حاصل آن بردگی و سقوط کراهت بار سوان است. زیرا آشتی‌خواهی و کرنش او هنگامی ارزشمند است که به گستاخی و زیاده‌خواهی اودت منجر نشود. در حالی که واقعیت عکس این است. بی‌تردید افراط سوان در ارادت و ورزی‌های عاشقانه‌اش نه تنها جایگاه او را اعتلا نمی‌بخشد، بلکه از او چهره‌ای مضحک و مفلوک می‌سازد، که به هیچ روی، درکی درست و واقع‌بینانه از موقعیت خویش ندارد. زیرا عاشق تمایل دارد که در جهان رویایی و افسانه‌گونی که خود خلق کرده، باقی بماند؛ و در آن مستحیل شود.

بنابراین، می‌توان گفت که فرایند عاشقی به دلیل هیجان‌های کاذب و فضای توهم‌آمیزی که می‌آفریند، نه تنها از عاشق امکان شناخت دیگری (معشوق) را سلب می‌کند؛ بلکه از خود عاشق نیز به خاطر بیگانگی‌اش با شرایط متعارف، عادت‌گریزی و بی‌اعتنایی به پاره‌ای از ملاک‌های اجتماعی، چهره‌ای گسیخته، غریب و مخدوش ارائه می‌دهد.

بخش انتهایی «عشق سوان» واپسین مرحله از روابط آن دو را به تصویر می‌کشد، که

روایت رهایی از بند عشق با استفاده از نیروی شناخت، و بازگشت از جهان توهم به جهان واقعیت است. به تدریج آرمان‌پردازی‌های ابلهانه جای خود را به واقع‌بینی و عینیت‌گرایی می‌دهد، تا دیگر بار اودت در چشم سوان زنی مبتذل با همه دلزدگی‌ها و نازیبایی‌های ظاهری‌اش به نظر آید.

پروست در این بخش، سماجت‌های آزار دهنده سوان برای اطمینان از روابط همجنس خواهانه اودت با خانم وردورن را به گونه ای ترسیم می‌کند، که خواننده بیشتر از رفتارهای ملال‌آور و پرسش‌های خسته کننده سوان احساس آزدگی می‌کند، تا موقعیت نامتعارف اودت. گویی اودت بیشتر در جایگاه یک قربانی است تا یک گناهکار؛ زیرا او به تناسب نیازمندی‌های درونی‌اش، به سوی کسب لذت رفته، و رفتاری غیراخلاقی را مرتکب نشده است. در حالی که سوان به دلیل فشارهای عصبی بی‌موردی که بر اودت تحمیل می‌کند، او را در تنگنای بیمارگونه‌ای قرار داده است. آفرینش چنین موقعیتی در توجیه تمایلات همجنس خواهانه اودت، و طبیعی جلوه دادن خواسته‌های درونی او، به طور تلویحی بر تمایلات همجنس خواهانه خود نویسنده صحنه می‌گذارد.

معمولاً داستان دلدادگی، داستانی دراز آهنگ و پر فراز و فرود است، به ویژه سوان که در این راه چرخه‌ای طولانی و پر افت و خیز را می‌پیماید، و موقعیت‌های مختلف و تجارب گونه گونی را در این عرصه می‌آزماید. عشقی که به یک نقطه اوج می‌رسد، اما با گذر زمان رو به کاستی می‌نهد؛ و در پایان، با بازگشت به وضعیتی متعارف، یعنی رهایی از بندگی عشقی نافرجام پایان می‌پذیرد.

پروست انگیزه‌های برخورداری از عشق را در انسان به کلی انکار می‌کند و آن را رویدادی برخاسته از یک اتفاق تلقی می‌کند. برای او عشق، برخاسته از میل درونی و رغبتی خود خواسته نیست، بلکه بیشتر حاصل یک سوء تفاهم کم اهمیت است که به سلب آزادی و ایجاد قید و بندهای ویرانگر منتهی می‌شود. از دیدگاه او، ماجرای عاشقانه، با لذت آغاز می‌شود، اما اغلب همراه با خود تردید، ناآرامی، بی‌ثباتی، و گاه حسادت را به ارمغان می‌آورد؛ و با دلزدگی و ملال نیز پایان می‌پذیرد.

ذهن به دنبال ثبات و آرامش است، از یکنواختی بیزار، و تنوع و گونه‌گونی را نیز دوست دارد. از این رو عشق به تدریج خاموشی می‌پذیرد؛ زیرا هستی هر انسانی یک واقعیت یکپارچه، منسجم و همگون نیست، بلکه مجموعه‌ای از «من‌های گسسته و شخصیت‌های متعددی است که در طول زمان، هر یک نسبت به آن دیگری، موقعیت‌های متفاوت و گاه حتی

متناقضی را تجربه می‌کنند. بنابراین، تمایلات افراد با گذشت زمان تغییر یافته و می‌تواند دگرگونی‌های فاحشی را پشت سر بگذارد.

برخی از منتقدان معتقدند که در بخش «عشق سوان» همه حوادث از زاویه دید سوان روایت می‌شود، و هرگز فرصتی برای اودت فراهم نمی‌شود تا درباره ماجراهای عاشقانه‌اش با سوان سخنی بگوید، تا ما از نظرات او هم آگاه شویم، و بتوانیم از زاویه نگاه او نیز به تماشا و داوری بنشینیم. از آنجایی که تمام شناخت ما از اودت تنها بر اساس آن چیز است که سوان به ما معرفی می‌کند، که بی‌تردید از حب و بغض‌ها بر کنار نیست؛ از این رو، کاراکتر اودت در برخی موارد مبهم، و رفتارهای او غیر قابل توجیه به نظر می‌رسد. تیسری لائزه (Thiery Laget) یکی از ناقدان پروست، در تحلیلی راجع به «عشق سوان» چنین می‌نویسد: «شاید لازم باشد تا از اودت اعاده حیثیت شود، زیرا در «عشق سوان» او بسیار مورد افترا قرار گرفته است، بی‌آنکه فرصتی برای دفاع از خود داشته باشد» (لائزه ۹۰).

لائزه معتقد است که راوی داستان می‌تواند ذهن خواننده را کانالیزه کند و آن را در جهتی که خود می‌پسندد و یا منافع شخصی او ایجاب می‌کند، هدایت کند: «همه چیز مهیا می‌شود تا خواننده با سوان همذات‌پنداری کند و در تلواسه‌های او شریک شود. بدین ترتیب، او هرگز به اندیشه اودت پی نخواهد برد، زیرا به فرضیات و حدسیاتی که ساخته و پرورده ذهن سوان است، آگاهی یافته است» (همان ۹۰).

هر چند که چنین استنباطی منطقی به نظر می‌آید؛ اما در عین حال، باید توجه داشت که حس همذات‌پنداری و همداستانی با دیدگاه‌ها و اندیشه‌های سوان، نه تنها در بسیاری از موارد در طول رمان اتفاق نمی‌افتد، بلکه حس حسادت و حقارت سوان نسبت به اودت نیز می‌تواند برای مخاطب بسیار سرزنش‌بار به نظر آید.

نتیجه

در «عشق سوان» پروست به شکلی پیوسته مراحل مختلف تحولات روانی را نزد سوان مورد بررسی قرار می‌دهد. رابطه‌ای که نخست با بی‌میلی آغاز و به تدریج با تکرار دیدارها بدل به یک نیاز روانی و عادت ذهنی می‌شود.

امنیت ذهنی و روانی موجودیت عشق را دچار مخاطره می‌کند، زیرا عواطف عاشقانه در موقعیت‌های گریزنده و ناستوار افروخته‌تر شده و لذت بیشتری را به عاشق پیشکش می‌کند؛ زیرا دلهره از دست دادن معشوق، جایگاه او را در نظر عاشق دوصد چندان می‌کند، در حالی

که در چنین پیوندی، ثبات و امنیت، ملال و دلزدگی را برای دلداده به همراه می‌آورد. در فضای عاشقانه، غالباً دلدار برای دلداده موجودی یگانه و غیرقابل جایگزین، و همچون موهبتی عظیم تصور می‌شود، و تمامی امور زندگی از خلال او و در پیوند با او سنجیده می‌شود. معمولاً ظهور رقبای عشقی، تبلور مرحله دلزدگی و یکنواختی معشوق را نزد عاشق به تعویق می‌اندازد. چنین موقعیتی عیناً در رابطه سوان و اودت نیز تجربه می‌شود و باعث ایجاد حس حسادت در سوان و به ناگزیر استمرار و برانگیختگی احساس عاشقانه در او می‌شود.

پروست گرچه در یافتن عشق و زیبایی از جهان انسان‌ها دست خالی برمی‌گردد، اما در عوض با دنیای هنری که آفریده همین انسانهاست، آشنا می‌شود و آن را جایگزین بسیاری از خلأهای روانی و عاطفی خویش می‌کند. زیرا هنر برای او هم بازتابی از واقعیت‌های دنیای بشری، و هم سرچشمه شادی و آرامش روح انسانی بود. هنر نمادی از آرمان‌های ذهنی و عاطفی افراد، و نشانه‌ای از اندیشه‌ورزی در عین بیزاری از آزارهای خرد محض است.

از دیدگاه پروست، عشق تنها جسم انسانها را به یکدیگر نزدیک می‌کند، اما از ایجاد پیوند روحی در آنها ناتوان است. حتی به واسطه عشق، افراد به شناسایی خلیات و روحیات یکدیگر نیز توفیق نمی‌یابند، حتی اگر تجربه زیستن طی سالیانی طولانی را در کنار هم داشته باشند. در حالی که هنر، انسان‌هایی با ملیت‌ها، قومیت‌ها و فرهنگ‌های مختلف را عمیقاً به یکدیگر پیوند می‌دهد، بی‌آنکه هرگز مجالی برای زندگی مشترک، یا حتی تجربه‌های همانند را داشته باشند.

عشق، انسان‌ها را در بند می‌کند، حال آن که هنر تسلی‌گر و رهایی‌بخش است. عشق - از دیدگاه پروستی - در چارچوب جهان مادی اسیر است، اما هنر به جهان فراسو نقب می‌زند و لذتی روحانی و ژرف به همراه دارد. جانمایه عشق، محرومیت و حرمان است، در حالیکه جان مایه هنر، والایی و سرشاری است.

پروست با ارائه تصویری نو از مفهوم عشق، زندگی عاشقانه افراد را علیرغم فرجام تراژیک شان، فضایی از یک نمایش کمدی تلقی می‌کند. عشق هر چند که پژواکی از نیازمندی‌های روحی انسان‌هاست، اما هرگز حقیقت وجودی آنها را آشکار نمی‌کند، زیرا عشق اساساً آفریده‌ای شخصی است که هرگز نمی‌توان برای آن ما به ازای بیرونی متصور شد.

Bibliography

Laget, Thierry. (1990). *Thiery Laget Commente Marcel Proust*, Seuil

Mauriac, Claude. (1953). *Marcel Proust, écrivain de toujours*. Seuil, Paris.

Proust, Marcel. (1980). *Correspondance XIV*, Gallimard.

---. (1375/ 1997) *Tarafe Khaneh Swan (Swann's way)*, Translator: Mehdi Sahabi.
Tehran: Markaz Publications.

Vignal Gautier, Louis. (1976). *Proust connu et inconnu*, Bernard Lafont.

Wortling, Karen Haddad. (1989). *Marcel Proust*. Collection dirigée par Henri Mitterand,
Nathan.